

## نگاهی به «من بادم و تو آتش»

مینا حفیظی

آنه ماری شیمیل، *من بادم و تو آتش* (درباره زندگی و آثار مولانا)، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۷، ۲۲۲ صفحه.

عرفان دوستان ایرانی در سال‌های اخیر بارها نام آنه ماری شیمیل را شنیده‌اند. او، به دلیل ترجمه آثارش به زبان فارسی و سفرهایی که به کشور ما داشته و علاقه‌ای که در موضع‌گیری‌های خود نسبت به ایران نشان داده، در محافل علمی و سیاسی جلب توجه کرده است. از این رو، بی‌گمان بسیاری از خوانندگان این سطور با زندگی‌نامه وی آشنا هستند. با این حال، نشر ترجمه اثر دلنشین او با عنوان *من بادم و تو آتش* برای معرفی بیشتر او فرصت تازه‌ای پدید آورده است.

آنه ماری شیمیل تحقیق در اسلام را از نوجوانی آغاز کرد و در ۱۹ سالگی به دریافت درجه دکتری در مطالعات اسلامی از دانشگاه برلین نایل شد.<sup>۱</sup> شیمیل، که سال‌ها در مجاورت مزار مولانا به سر برده، همواره با لذتی همراه با حسرت از آن ایام خوش یاد می‌کند و، در این یادکرد، قلم او بیشتر ترجمان دل اوست. *من بادم و تو آتش* نیز، با همین کیفیت، آمیزه‌ای است از سفرنامه و خاطرات و یادداشت‌های تحقیقی که به بیانی شاعرانه و دلنشین به هم پیوند خورده است و خواننده را، بی آن که درگیر بحث‌های تحقیقی پرارجاع سازد، با دیدگاه‌های نویسنده درباره مولانا آشنا می‌گرداند.

۱) بدره‌ای، فریدون، «سخن مترجم»، ص ۵.

فصل اول کتاب سراسر گزارش خاطرات خانم شیمیل از قونیۀ دهۀ ۱۹۵۰ است. وی، چنان در آرزوی زیستن در فضای عصر مولاناست که به ساختار قدیم شهر قونیۀ دل بسته و از ساخت و سازهای جدید شهری ناخرسند است؛ گویی طبیعت قونیۀ و کوچه و بازار آن، با همان صورت اصیل، به او در تفسیر ابیات مثنوی و دیوان شمس و رمزگشایی اشارات مولانا یاری می‌رساند. در حقیقت، نکات تازه در این اثر بیشتر مربوط به تفسیر خاص شیمیل از ابیات و شرح و توصیف و نیز دسته‌بندی صور خیال مولاناست. نباید از نظر دور داشت که، بر اساس مآخذ موجود، چندان مطلب تازه‌ای نمی‌توان درباره زندگی مولانا یافت یا ابهامی از نقاط در سایه مانده آن زدود. با این همه، ارزش کار پژوهشگران نگاه از دریچه‌های متعدد به احوال مولاناست.

خانم شیمیل، در فصل دوم، به وقایعی چون گم‌شدن شمس، که از مهم‌ترین رویدادهای زندگی مولاناست، با دقت نظر خاصی پرداخته و برای اثبات کشته شدن شمس به یافته‌های باستان‌شناسی دهۀ ۵۰ در مرمت «مقام شمس» اشاره دارد.<sup>۲</sup> مؤلف، در فصل سوم با عنوان «بیان شعری»، به تحلیل سروده‌های مولانا می‌پردازد. هرچند در این فصل منابع داستان‌های مثنوی بررسی شده، محور سخن دیوان شمس است. شیمیل کوشیده است تأثر مولانا را از شاعران پیشین در جای‌جای دیوان شمس باز یابد. اشاره به این نکته که مولانا در آثار عرفانی و در شعر و ادب فارسی و عربی تتبع داشته حایز اهمیت است. این امر نشان می‌دهد که وی به هیچ روی فقیهی خشک و متعصب نبوده که پس از آشنایی با شمس یک شبه شاعر و عارف شده باشد بلکه از آغاز، با مطالعه آثار پدرش بهاء‌الدین ولد و شاگرد وی برهان‌الدین محقق، با مبانی نظری و عملی عرفان و تصوف آشنایی یافته و ملاقات شمس گام واپسین در این راه بوده است.<sup>۳</sup> شیمیل، در این فصل، به بررسی اوزان عروضی مورد علاقه مولانا و ردیف‌های شعری او و هم‌چنین صور خیال در سروده‌های او پرداخته و برای یافتن تقدّم و تأخر غزلیات او آنها را دسته‌بندی کرده و از تکیه‌کلام‌ها و جایگاه شمس تبریزی و صلاح‌الدین زرکوب و حسام‌الدین چلبی در سروده‌های وی و مقایسه دیوان شمس با مثنوی سخن گفته است. از این فصل به بعد، مؤلف دیدگاه‌های مولانا در شئون گوناگون (طبیعت، انسان، اولیا و انبیا،

۲) من بادم و تو آتش، ص ۲۴-۲۵.

۳) همان، ص ۲۰-۲۱، ۲۶.

قرآن، سماع، مراتب سیر و سلوک، مقامات و احوال) را، که در دیوان شمس و مثنوی و فیه ما فیه بازتاب یافته، شرح داده است.

فصل چهارم، با عنوان «یک روز بهاری در قونیه»، به تلقی مولانا از طبیعت اختصاص دارد. مؤلف، با توصیف بهار در قونیه کوشیده است تا فضای زندگی مولانا را بازسازی و در این فضا بهاریه‌ها و برخی از ابیات او را تفسیر کند. مع الوصف با همه تلاش شیمیل برای نزدیک شدن به فرهنگ شرقی، گاه در این تفسیرها رد پای نگرش‌های غربی به چشم می‌خورد. مثلاً در تفسیر ابیات زیر:

تو آسمانِ منی من زمین به حیرانی	که دم به دم ز دل من چه چیز رویانی
زمین خشک‌لبم من ببار آبِ کرم	زمین ز آب تو یابد گل و گلستانی
زمین چه داند کاندردلش چه کاشته‌ای	ز تست حامله و حمل او تو می‌دانی

(دیوان، غزل ۳۰۴۸)

آورده است: «مولانا از اسطوره کهن یونانی ازدواج زمین و آسمان (Hieras Gamos) آگاهی داشته؛ اما بدان جنبه معنوی و روحانی داده و [آن را] وصف الحال خویش قرار داده است»<sup>۴</sup>. شاید دلیل این برداشت توجه به حضور مولانا در سرزمینی باشد که همواره در مسیر نسیم فرهنگ یونان بوده است. در واقع نیز، مولانا از واژه‌ها و اصطلاحات رایج یونانی در آثار خویش بهره برده است<sup>۵</sup>؛ اما تصویر «آسمان-پدر» و «زمین-مادر» در سروده‌های شاعران دیگر ما نیز دیده می‌شود و به مولانا اختصاص ندارد. به علاوه، این اسطوره در بسیاری از سرزمین‌هایی که مردم در آنها به کشاورزی اشتغال داشته‌اند (مثلاً هند و بین‌النهرین) به مقتضای پیشه آنها (نه به سبب نفوذ فرهنگ هلنی که گاه از نظر تاریخی نیز منتفی است) وجود داشته است.

فصل بعدی با عنوان «گنج نهان: اندیشه‌های مولانا درباره خدا و آفرینش» به اندیشه‌های فلسفی-کلامی مولانا اختصاص دارد. مؤلف نظر مولانا را درباره جمال و جلال خداوند با نظر رودلف اتو تطبیق می‌دهد<sup>۶</sup>. از مسائلی که شیمیل در این فصل به تفصیل بدان پرداخته مسئله عدم در اشعار مولانا است.

مؤلف در نام‌گذاری برخی از فصول از عبارات مولانا در فیه ما فیه و گاه ابیات وی بهره

۴) همان، ص ۶۵.

۵) مولوی، جلال‌الدین، کلیات شمس تبریزی، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، غزل شماره ۱۲۰۷. ۶) شیمیل، همان، ص ۸۳-۸۴.

برده است؛ از جمله، در فصلی با عنوان «دُم خر و پَر فرشته» که برگرفته از عبارتی در فیه مافیه است. در این فصل، دیدگاه مولانا در مسئله پیچیده اختیار که انسان را به حیوان‌صفتی یا فرشته‌خویی سوق می‌دهد بیان شده و، به اقتضای موضوع، از مسائلی چون امانت الهی، دنیا، انسان کامل و نفس در آثار مولانا گفتگو شده است.

شیمیل، در فصل «قرآن، پیامبران و اولیا» به مقایسهٔ مثنوی و قرآن روی می‌آورد. او مثنوی را نوعی تفسیر قرآن می‌داند. چه، در بسیاری از ابیات آن، یا عین آیهٔ قرآن ذکر شده یا بدان اشاره رفته است. مؤلف پیامبرانی را که مولانا در اشعار خود از آنها یاد کرده برشمرده و هر یک را مظهر و نماد معنایی دانسته است. وی، در بحث از اولیا، به شمس و حلاج پرداخته است.

فصل «نخودها بر نردبان روحانی» به تحلیل یکی از داستان‌های مثنوی<sup>۷</sup> و نیز بهره‌گیری مولانا از صور خیال مربوط به خوراکی‌ها اختصاص دارد.

مؤلف، در فصل آخر با عنوان «سماع»، ضمن بررسی آن در سروده‌های مولانا، تجربه‌های شخصی خویش را از مراسم سماع صوفیان فرقهٔ مولویه در قونیه، به کیفیتی شاعرانه، گزارش و وصف کرده است.

مترجم در معادل‌یابی و انتقال مفاهیم عرفانی و نیز توصیف‌های شاعرانهٔ مؤلف موفق بوده است. بدره‌ای نه تنها ارجاعات مؤلف را یافته و متن آنها را عیناً در پانویست نقل کرده که به خطاهای شیمیل و گاه برداشت‌های نادرست او از مآخذ نیز اشاره کرده است. افزون بر این، هرگاه مؤلف بدون دادن مآخذ به مطلبی اشاره دارد، منبع آن را نیز یافته است.<sup>۸</sup> با این‌همه، جای شگفتی است که مترجم نام اصلی اثر را نادیده انگاشته و در صفحهٔ عنوان و مقدمه یا در جای دیگر از آن سخنی نگفته و معلوم نکرده است که اثر در چه زمانی و به چه زبانی نوشته شده است. به هر روی، ترجمهٔ فارسی از روی برگردان انگلیسی اثر با عنوان *I Am Wind, You Are Fire* (Boston 1992) صورت گرفته است.

□

۷) مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۶۳، دفتر سوم، ابیات ۴۱۵۹ به بعد.

۸) مثلاً ← پانویست‌های ص ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۹۴-۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳.